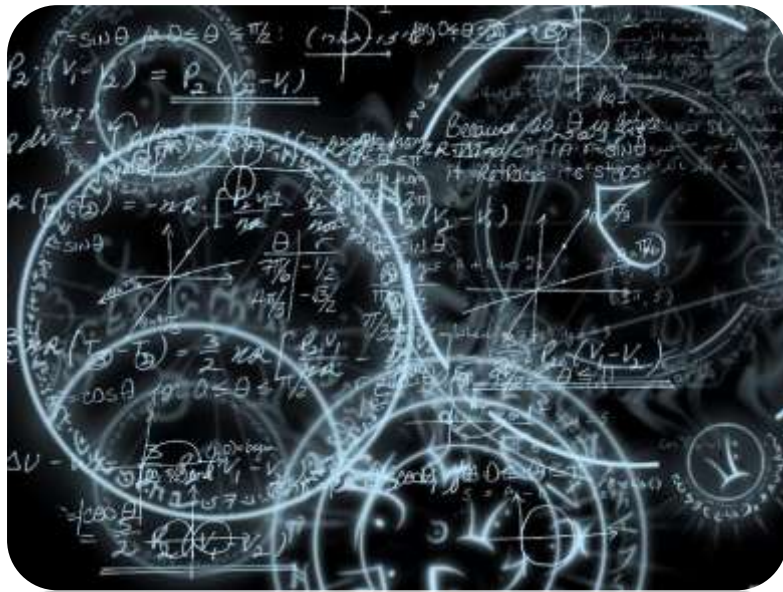


نقد

اقتصاد سیاسی

مارکسیسم و مکتب اونو

جان بلامی فاستر



ترجمہی صادق فلاح پور و علیرضا خزائی

آبان ماہ ۱۳۹۵

انگلس درباره‌ی روش ماتریالیسم تاریخی، که معمولاً از آن با عنوان «روش منطقی - تاریخی» یاد می‌شود، در ۱۸۵۹ در مروری بر اثر «سهمی در نقد اقتصاد سیاسی» مارکس، شرح زیر را ارائه می‌کند:

«نقد اقتصاد می‌تواند... به دو شیوه به کار گرفته شود: تاریخی یا منطقی... تاریخ اغلب با سرعتی شتابان در مسیری زیگزاگ حرکت می‌کند، و این امر، به دلیل آن که حرکت تاریخ باید به تمامی بررسی شود، نه تنها به معنای لزوم در نظر گرفتن بسیاری از نکات کم‌اهمیت، بلکه به معنای اژه‌م‌گسیختن نوار اندیشه نیز خواهد بود؛ به علاوه، نگارش تاریخ اقتصاد بدون در نظر گرفتن تاریخ جامعه‌ی بورژوازی امکان‌پذیر نخواهد بود و از این رو، چنین وظیفه‌ای به دلیل فقدان مطالعات مقدماتی لازم به وظیفه‌ای عظیم بدل می‌شود. از این رو، روش منطقی رویارویی با مسئله تنها روش مناسب تلقی می‌شد. با این حال، در واقع این روش همان روش تاریخی است که صرفاً شکل تاریخی خود را از دست داده و رخدادهای تصادفی انحرافی از آن زدوده شده است... در این روش، به هیچ وجه نیازی نیست که تبیین منطقی به سپهر انتزاعی محض محدود شود. در مقابل، چنین روشی مستلزم تشریح تاریخی و ارتباط مداوم با واقعیت است.» [۱]

از نظر من، برای فهم روشی که مارکس در *نقد اقتصاد سیاسی* (عنوان دوم کتاب *سرمایه*) به کار گرفته است چنین ادراکی از رابطه‌ی بین امر منطقی و امر تاریخی بسیار راه‌گشا است. در مقابل، در رویکرد مکتب ژاپنی مارکسیسم - که ملهم از آثار کوزو اونو [۲] است و مطالعه‌ی جدید و جاه‌طلبانه‌ی ماکوتو ایتو [۳] نماینده‌ی برجسته‌ی آن است - روش اقتصادی مارکس (هنگامی که به شکلی مناسب نقد و تصحیح شده باشد) تقریباً در تضاد کامل با آن چیزی است که انگلس در این متن شرح می‌دهد. در عوض، روش مناسب، از دیدگاه اونوئیست‌ها، مستلزم تمایزی دقیق بین سطوح مختلف یعنی «نظریه‌ی ناب» [۴] (یا «نظریه‌ی پایه‌ای»)، نظریه‌ی مراحل (یا تحلیل مراحل مرکانتیلیستی، لیبرالی -

رقابتی و امپریالیستی توسعه‌ی سرمایه‌داری) و تحلیل تجربی است. بنابر نظر اونو و همراهانش درهم آمیختن این سطوح پژوهش - همان‌گونه که خود مارکس نیز چنین کرد: هم به‌شکلی تئوریک و هم با وارد کردن انبوهی اطلاعات تاریخی در تمامی نوشته‌های اقتصادی خود - خطر خلط علم و ایدئولوژی را به همراه می‌آورد. [۵]

بدون شک مکتب اونو، از رهگذر ظرافت فراوانش در تحلیل خود، مسائل عمده‌ای را پیرامون منطقی کتاب «سرمایه» مارکس برجسته ساخته و به روشن ساختن نقش نظریه‌ی مراحل، چنان‌که در *سرمایه‌ی مالی هیلفردینگ و امپریالیسم* لنین بازنمایی شده، کمک کرده است. اما درعین حال، ارتباط اندام‌وار بین نظریه و تاریخ را، که در تمامی این آثار جدایی‌ناپذیر بود، از هم گسست. ضعف عمده‌ی این سنت آن است که در شکل تقسیم‌بندی میان نظریه‌ی ناب، نظریه‌ی مراحل و تحلیل تجربی، یک سلسله‌مراتب نظری سه‌وجهی را پیش روی ما می‌گذارد بدون این‌که هیچ شیوه‌ی مشخصی برای گذار از یکی به دیگری تعیین شده باشد. طبیعتاً این امر به برخی نتایج نسبتاً خاص منجر می‌شود. به‌این ترتیب، خود اونو - با عزیمت از انگاره‌ی یک «جامعه‌ی ناب سرمایه‌دارانه» و درحالی‌که نظریه‌ی مراحل او گرایش به پیوند دادن هر مرحله به یک ارزش مصرف معین همچون پنبه یا فولاد داشت - سال ۱۹۱۷ را پایان سرمایه‌داری و آغاز یک جامعه‌ی انتقالی در نظر گرفت.

نظریه‌ی پایه‌ای سرمایه‌داری ماکوتو ایتو نشان‌دهنده‌ی کوششی جدی برای فائق آمدن بر برخی از این مشکلات است، آن هم به‌گونه‌ای که متضمن نقدی از خود اونو نیز باشد. از این‌رو، ایتو، به‌جای آن‌که هم‌چون اونو، مرحله‌ی لیبرال را به‌عنوان تنها بنیان نظریه‌ی ناب تلقی کند، مدعی است که نظریه‌ی ناب باید تحلیلی انتزاعی فراهم آورد که توسعه در تمام این سه مرحله‌ی سرمایه‌داری را - یعنی مرکانتلیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم - لحاظ کند، هرچند او نیز کماکان برای تحلیل، بیش از دیگر

مراحل، بر مرحله‌ی لیبرالیسم تکیه می‌کند. به‌علاوه، [در نظر ایتو] مرحله‌ی امپریالیستی – آن‌گونه که تحلیل‌های ارتدوکس اونیویستی بیان می‌داشتند – به‌شکلی خودسرانه در ۱۹۱۷ به پایان نرسیده و تا به امروز نیز ادامه یافته است. درنهایت، ایتو (در تضاد با اونو) برای وارد کردن تحلیل شرکت‌های سهامی به درون [چارچوب] نظریه‌ی پایه‌ای، گام عظیمی را در جهت از میان برداشتن شکاف بین نظریه‌ی ناب و نظریه‌ی مرحله‌ی انحصاری برداشته است.

بااین‌همه، در نظر من، ایتو همچنان در فائق آمدن بر معضلات عمده‌ی سنت اونویی به موفقیت نرسیده است. مثالی ساده برای روشن ساختن این موضوع کفایت می‌کند. مارکس عمدتاً مشاهدات خود را درباره‌ی بحران‌های اقتصادی پراکنده رها کرد و هرگز مجلدی مجزا درباره‌ی بازار جهانی و بحران‌ها، که از ابتدا در نظر داشت، به تحریر درنیاورد. بااین‌حال، ایتو درباره‌ی موضوع بحران، هم‌سو با اونو، سخن را با این ادعا آغاز می‌کند که نظریه‌ی ناب تا زمانی که نظریه‌ای در باب ضرورت رخداد بحران‌ها فراهم نکرده است نظریه‌ای کامل تلقی نمی‌شود. سپس با این ادعا ادامه می‌دهد که یگانه استدلال درباره‌ی ضرورت بحران‌های ادواری، که می‌توان آن را در چارچوب نظریه‌ی پایه‌ای یافت، استدلالی است که به نظرگاه «فشار بر سود» [۶] معروف است؛ نظرگاهی که فرض می‌گیرد لشکر ذخیره‌ی بیکاران صنعتی آن‌چنان کوچک می‌شود که نمی‌تواند در دوره‌ی اوج چرخه‌ی کسب‌وکار، افزایش مزدها را محدود کند. اما ایتو استدلال علیه مارکس را، در جهت تحکیم تفسیر خود، ضروری می‌داند: {در نظر او} مارکس در مباحثه‌اش – که بخشی اساسی از «قانون عام انباشت مطلق سرمایه‌داری» را تشکیل می‌داد – درباره‌ی لشکر ذخیره‌ی بیکاران صنعتی و روند خطی افزایش آن‌ها (یا جمعیت مازاد نسبی)، که برآمده از ذات خود انباشت سرمایه‌داری بود، در اشتباه بود. ایتو اذعان می‌کند که آن‌چه مارکس را به خطا انداخت خلط تأثیرات موقت گذار به سرمایه‌داری صنعتی و منطق

درونی نظام سرمایه‌داری بود و از این‌رو، «پیرو این توضیحات نمی‌توان ادعا کرد که»، در واقع مارکس حتی در جلد نخست سرمایه نیز به تحلیل [منطق] سرمایه‌داری ناب نپرداخته است» (ص ۲۹۹). از این‌رو، ایتو به دنبال آن است که، در چهارچوب نظریه‌ی محض، به یک شاخه از نظریه‌های بحران مارکسی رجحان بخشد (در تقابل با دیگر شاخه‌ها همچون رویکرد بحران تحقق [ارزش] و فرضیه‌ی کلاسیک نرخ سود نزولی) و در این مسیر خود را ملزم به اتکا بر فرض‌های تاریخی مناقشه‌برانگیزی می‌داند که پیش‌شرط اتکا بر آنان کنار گذاشتن قسمت زیادی از مطالب خود مارکس درباره‌ی تاریخ و نظریه است.

در این‌جا مسأله‌ی مرکزی چندان در این‌باره نیست که ایتو در سیر استدلال خود گام‌های تردیدپذیری را برداشته و یا اینکه به‌طور بنیادی از مارکس بریده بلکه مسأله این است که نظریه‌ی پایه‌ای نمی‌تواند روی پاهای خود بایستد: چارچوب تحلیلی‌ای که خود را از آشفته‌بازار تاریخ کنار بکشد به‌هرحال مجبور خواهد شد، در نقاط تعیین‌کننده‌ی استدلال، به عقب بازگردد تا به برخی فاکت‌های تاریخی استناد کند و باقی را کنار بگذارد و این همه در حالی است که در توجیه این رویه بر ضرورت «رساندن نظریه‌ی پایه‌ای به سطح ناب» تأکید می‌شود. مسأله‌ی انضمامی فهم معنای «قانون عام انباشت مطلق سرمایه‌داری» را نمی‌توان با پیش کشیدن ادراکی ناب‌تر از سرمایه‌داری حل کرد بلکه صرفاً از زاویه‌ی توسعه‌ی بعدی سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیسم است که این مسأله معنادار می‌شود.

اگر هدف نظریه، فهم تاریخ برای تغییر آن است پس مهم است که این حقیقت ساده را به‌خاطر داشته باشیم که سرمایه‌داری چیزی مجزا از تکامل تاریخی خود نیست. انگاره‌ی یک جامعه‌ی ناب سرمایه‌داری، همواره در خطر بدل شدن به یک انتزاع عاری از زندگی قرار دارد که از ضرورت فراهم

کردن راهی برای رخنه در منطق فرایند انباشت مجزا شده است؛ همان منطقی که در کانون تاریخ آشکار سرمایه‌داری، از ظهور تا تعالی نهایی آن، جای گرفته است. جدا کردن بیش‌ازحد قاطعانه‌ی تحلیل نظری از تاریخ انضمامی به معنای بت‌واره کردن نظریه است «چنان‌که گویی وظیفه، برقراری تعادل دیالکتیکی مفاهیم بوده است و نه درک مناسبات واقعی!» [۷].

هرچند مانتلی ریویو مشخصاً محلی برای درگیر شدن در یک بحث اقتصادی فنی و مفصل نیست اما مهم است به خاطر داشته باشیم که پژوهش ایتو، که خلاصه‌ای موجز از تاریخ تحلیل اقتصادی و بحثی تفکربرانگیز را درباره‌ی کاربردناپذیری قانون ارزش در سوسیالیسم مطرح می‌کند، به دلیل سهمی که در تازه‌ترین دور مباحثات («مارکس پس از سرافا») پیرامون به‌اصطلاح «مسأله‌ی تبدیل» دارد از منظر اقتصادی ارزشمند است. [۸] این مجادله‌ی قدیمی شامل مباحثاتی می‌شود که در دو ساحت نظری صورت می‌پذیرند. عمده‌ترین ساحت این بحث در گذشته، یعنی مسأله‌ی تبدیل ارزش به قیمت‌های تولید، هم‌چنان معطوف به راه‌حل مشهور بورتکیوز [۹] است (که به‌وسیله‌ی نظریه‌پردازان بعدی به روش‌های گوناگون اصلاح شده است) که، از نظر ایتو، به‌رغم حملات بی‌شمار اقتصاددانان ارتدوکس در طول زمان از نظر منطقی پابرجا مانده است. در همین حال، ساحت بنیادی‌تر بحث، یعنی مرحله‌ی معاصر بحث که به‌وسیله‌ی متفکران نئوریکاردویی هم‌چون ایان استیدمن [۱۰] مطرح شده است، چنان‌که اتو به ما می‌گوید، گرایش به این دارد که «صحت، استحکام و روایی خود نظریه‌ی کارپایه‌ی ارزش مارکس را بیش‌ازپیش به‌طور اساسی مورد بررسی قرار دهد.» (ص. ۲۱۱). در این حوزه، دو مسأله از مسایل مرکزی عبارتند از جایگاه کار ماهرانه در چارچوب نظریه‌ی ارزش مارکسی (هنگامی که با

کار ساده مقایسه می‌شود) و سازگاری نظریه‌ی کار پایه‌ی ارزش با واقعیت تولید مشترک [۱۱] (هنگامی که یک فرایند تولید واحد مانند پرورش دام تولیدکننده‌ی دو محصول، گوشت و چرم، است).

در زمینه‌ی مسأله‌ی دوم - ساحت ژرف‌تر بحث - این همان جایی است که خود ایتو بیش‌ترین نوآوری را در کلیت بحث دارد. افزون بر این، پاسخ‌های او اساساً ساده هستند چرا که هم‌خوانی منطقی آن‌ها از این حقیقت نشأت می‌گیرد که این پاسخ‌ها تمام ملاحظات را که معطوف به ذات و منطق سرمایه‌داری نباشد رد می‌کنند. از همین رو، فائق آمدن ایتو بر اتهام رایج بر نظریه‌ی ارزش، درباره‌ی دسته‌بندی فنی مارکس در تبدیل کار پیچیده (یا ماهرانه) به کار ساده، در زمینه‌ای صورت می‌گیرد که در آن، چنان که هم مکتب اونو و هم هری بریورمن خاطر نشان کرده‌اند، «گرایش شدیدی به تنزل کار وجود دارد... بنابراین می‌توانیم مسأله‌ی چگونگی ارزش‌یابی کار ماهرانه از زاویه‌ی کار ساده را، با منتزع کردن نظریه‌ی کار پایه‌ی ارزش بر مبنای گرایش تاریخی‌ای که سرمایه‌داری در مسیر تنزل کار دارد، بلاموضوع سازیم.» (ص. ۱۶۰). به همین شکل، مسأله‌ی تولید مشترک - که استیدمن در کتاب **مارکس بعد از سرافا** مطرح کرده که در آن تقریباً نشان داده می‌شود که از نظر فنی همراه شدن تولید با ارزش‌های منفی و ارزش اضافی منفی امکان‌پذیر است - در نظرگاه ایتو بیانگر چیزی نیست مگر «انتزاع یک سوبه‌ی نئوریکاردویی‌ها، یعنی رویکرد فناورانه به نظریه‌ی ارزش» (صفحات ۱۷۷-۱۷۸).

در برخورد با چنین ساخت‌های مصنوعی می‌توان به‌سادگی از تحلیلی استفاده کرد که «شکل‌های تاریخیاً مشخص و سازوکارهای اقتصاد سرمایه‌داری (از جمله نقش بازار) را مورد توجه قرار می‌دهد، تحلیلی که مسأله‌ی تخصیص کار - ماده را در خصوص محصولات تولید مشترک حل می‌کند (حتی اگر این تخصیص از نظر فنی قابل تعیین نباشد)» (ص. ۱۷۸) خلاصه این که، تنها دلیلی که به ایتو امکان مداخله‌ی مؤثر در این بحث‌های مربوط به نظریه‌ی ارزش را می‌دهد (برخلاف متفکران

نئوکلاسیک و نئوریکاردویی) امکان بازگشت او به فهم مارکسیستی سرمایه‌داری به‌عنوان یک موجودیت تاریخی است.

البته در این جا کنایه‌ی غریبی وجود دارد. بنا به باور من، گرچه انتقاد از مکتب اونو به دلیل تلاش بیش‌ازحدی که برای جدا کردن تاریخ انضمامی از نظریه در چارچوب «نظریه‌ی پایه‌ای سرمایه‌داری» خود به انجام می‌رساند از اهمیت زیادی برخوردار است، با این حال اگر شرط بحث در سطحی انتزاعی را در باب مسائل سیاسی- اقتصادی بپذیریم، مثلاً در مورد «مسأله‌ی تبدیل»، مکتب اونو و به‌ویژه آثار ایتو نسبت به تحلیل نئوکلاسیک و نئوریکاردویی این برتری را دارد که، به هنگام انتزاع از پیشامدهای تاریخی، هیچ‌گاه از این واقعیت چشم‌پوشی نمی‌کند که هدف از تحلیل درک واقعیت تاریخیاً مشخص سرمایه‌داری است و نه استنتاج قوانینی که منطبق با کلیه‌ی شکل‌های اقتصادی باشد. با این همه، می‌توان ریشه‌ی این نقاط قوت را نه در گرایش مکتب اونو به جدا کردن نظریه از تاریخ بلکه در ارزش ژرف‌تری جست که مارکسیسم برای فهم تاریخی قائل است که کماکان بخش سایه‌واری از دستگاه تحلیلی این مکتب را تشکیل می‌دهد.

[۱] Engels in Marx, *A Contribution to the Critique of Political Economy* (New

York:

International, 1970), pp. 225-27.

[۲] Kozo Uno

[۳] Makoto Itoh

[۴] Pure theory

[۵] See Kozo Uno, *Principles of Political Economy* (Atlantic Highlands, New

Jersey:

Humanities Press, 1980); Makoto Itoh, *Value and Crisis* (New York: Monthly
Review

Press, 1980); and Robert Albritton, *A Japanese Reconstruction of Marxist
Theory* (New

York: Macmillan, 1986). For a critical viewpoint see John Lie, "Reactionary
Marxism," *Monthly Review*, April 1987, pp. 45-51.

[۶] profit squeeze

[۷] Marx, *Grundrisse* (New York: Vintage, 1973), p. 90.

[۸] See Ian Steedman, et. al., *The Value Controversy* (London: Verso, 1982)

[۹] Bortkiewicz

[۱۰] Ian Steedman

[۱۱] joint-production

[۱۲] historical contingency

مقاله‌ی بالا نقدی است بر کتاب زیر

The Basic Theory of Capitalism: The Forms and Substance of the Capitalist Economy, by Makoto Itoh. Totowa, New Jersey: Barnes and Noble Books, 1988.4

مشخصات مقاله‌ی اصلی:

John Bellamy Foster, Marxism and Uno School, Monthly Review, January 1990.